



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره چهل و پنجم - پاییز ۱۳۹۹ - از صفحه ۷۵ تا ۹۰

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



ماهیت رمز و تمثیل ادبی؛ (بررسی رساله تمثیلی فی حقیقه العشق سهروردی)

علی محمد صابری

استادیار گروه ادبیات دانشگاه فرهنگیان.

چکیده

این مقاله تلاش دارد رمز و تمثیل رادادب فارسی و رساله فلسفی فی حقیقه العشق سهروردی مورد بررسی و تحلیل قراردهد. شایسته است بگوییم که آنها با یکدیگر مساوقت وجودی دارند. یعنی در اندیشه تحلیلی و تطبیقی، رساله فلسفی فوق از ادب فارسی جدانیست. و نوعی هم زبانی و همفکری و همدلی بین ادباء و فلاسفه‌ای همچون سهروردی وجود دارد. برای نائل شدن به این حقیقت ابزارهایی لازم است از قبیل تحقیق و جستجو در معنای تمثیل در ادبیات فارسی که عناصر توصیفی و اخلاقی و عرفانی فراوان دارد. در این تمثیل‌ها که شامل حکایات و قصه‌ها و داستانهاست، غرض و مقصود اصلی نویسنده واضح بیان نشده است. سهروردی هم ضمن توجه به این نکته در داستان تمثیلی فلسفی فی حقیقه العشق؛ موضوع مهم عشق را تحت صورت ظاهر موضوعات دیگر، رمزگونه ارائه می‌دهد. این طرزتفکر و شیوه اندیشه در ادبیات عرفانی است که دکترین یا عقیده‌ای در لباس و صورت یک حکایت تمثیلی و ساختگی بیان می‌شود. این مقاله مشخصاً به مقوله تمثیل در رساله فی حقیقه العشق (مونس العشاق) سهروردی می‌پردازد. و سه موضوع عشق، حسن و زیبایی و حزن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این رساله، تمثیل به صورت مفاهیم روحانی، عرفانی، عقلانی و به زبان طبیعی و ملموس بیان شده است. همچنین شخصیت‌های بزرگ و الهی در این رساله برای بیان نکات عرفانی و اخلاقی بکار گرفته شده است تا گوینده مقصود خود را بصورت تمثیل و رازگونه بیان کند. واژه‌های کلیدی: ادبیات تمثیل، رمز، ادبیات، فی حقیقه العشق، سهروردی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۵

پست الکترونیک نویسنده مسؤول: alimsaberi@yahoo.com

مقدمه

درباره تمثیل سخن بسیار گفته‌اند. چرا که تمثیل معنای گسترده و چند سویه دارد. از یک طرف عبارت است از گفته‌های مختصر و مفید و متداول عامیانه مانند ترانه‌ها و قصه‌های شعر گونه متعلق به اقوام و زبان آن‌ها، که گاهی شکل نصیحت آمیزی به خود گرفته است که اینجا معادل آن همان مثل و ضرب المثل در زبان فارسی است. گاهی بطور کلی به هر داستان خیالی یا بیان توصیفی گفته می‌شود و به معنای دقیق‌تر عبارت است از: حکایتی کوتاه (چه به نظم و چه به نثر) که به قصد انتقال یک درس اخلاقی یا سودمند گفته شده است. در این حکایات شخصیت‌ها ممکن است انسان‌ها، اشیاء بی جان، حیوانات و یا خدایان باشند. مهم‌ترین پرسشی که می‌توان مطرح کرد ابتدا پرسش از حقیقت تمثیل است قبل از آنکه انسان بدان معنا راه یابد. آیا فرد محقق می‌تواند از طریق تمثیل به حقیقت کلام حکمی و رمز گونه حکیم راهی پیدا کند؟ اگر راهی هست به چه شکل؟ در اینجا سعی شده است به این پرسش از طریق رساله فی حقیقه العشق سهروردی پاسخ داده شود.

الف- مبادی تحقیق: به طور کلی این مقاله تحقیقی چهار مبداء دارد:

انسان محقق

رمز و تمثیل

تمثیل‌های ادبی و عرفانی

فی حقیقه العشق سهروردی

(۱) انسان محقق: اهمیت اودراین است که هم پرسش کننده، و هم طالب تحقیق درباره حقیقت والای تمثیل در ادب فارسی است.

(۲) تمثیل^۱ عبارت است از ارائه دادن یک موضوع تحت صورت ظاهر موضوع دیگر این اصطلاح به عنوان یک طرز و شیوه ادبی عبارت است از بیان یک عقیده یا آموزه فکری، (نه از طریق بیان مستقیم) بلکه در لباس و صورت یک حکایت مثالی و جعلی که با عقیده و اندیشه حقیقی از طریق قیاس و تشبیه قابل تطبیق و همسانی باشد. این تعریف با معنی لغوی Allegory (طور دیگر سخن گفتن) در زبان انگلیسی موافق است.

(۳) تمثیل‌های عرفانی: به عنوان موثرترین و عمیق‌ترین منبع در حکمت شناخته شده است. مجموعه تمثیل‌های ادبی و عرفانی، حکایت‌های کوتاهی (چه نظم یا نثر) هستند که معانی بلند عرفانی همراه

^۱ Allegory

پیامهای مهم اخلاقی درخود دارد. مانند داستانها و حکایات مثنوی مولوی، خمسه نظامی و هفت اورنگ جامی.

(۴) فی حقیقه العشق (مونس العشاق) سهروردی

رساله فی حقیقه العشق پر از تمثیلات ادبی عرفانی است. مونس العشاق قصه پر غصه عشقی است که از محله روح آباد یعنی ملکوت به ظلمتکده دنیا هبوط کرده تا روح عاشق را که به اندوه فراق مبتلاست به وصال خود برساند. برای تجلی عشق، حسن و زیبایی ظهور می‌کند. حسن، تجلی و شکوه حقیقت عشق است.

اهمیت موضوع تحقیق در جهان امروز و ادبیات معاصر

در دوره معاصر بشر بیشتر از قرون دیگر به رموز و تمثیلات ادبی عرفانی رجوع می‌کند. چرا که بشر باکشف و دریافت معانی بلند الهی دوخلاء مهم معرفت و معنویت را در خود پرمی‌کند. انسان خود موجودی است سربه مهر و اسرار آمیز، که با انفتاح و گشایش دل؛ عالم درون او شناخته می‌شود. تمثیلات عرفانی قصه کمال و تعالی روح انسانهای محقق و دردمند و طالب حقیقت است. تمثیل‌ها قصه انسان‌های عاشق و مصلحی است که می‌خواهند به یکدیگر نزدیک شوند و افق‌های جدیدی را بگشایند. این افق‌ها عبارتند از:

۱. زمینه تأمل عمیق در پرسش از حقیقت انسان فراهم می‌گردد.
۲. کشش و ذوق عاشقانه انسان به جانب حقیقت که باب همسخنی و همدلی میان آنها را باز می‌کند.
۳. باب مشارکت و همفکری انسان به جانب یک حقیقت مشترک گشوده می‌گردد.

خلاء معنویت با توجه به این حقایق پر می‌گردد به این معنا که قلب و دل آدمی که خزانه و گنجینه محبت الهیست ظهور و فتوح بیشتری پیدا می‌کند و اسرار آن کشف می‌گردد.

رمز و راز^۱

در زبان فارسی این کلمه به معنای گوناگون به کار رفته است. از جمله اشاره، اشارت، نشانه، علامت، اشارت کردن پنهان، یا نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود. و یا چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد. "آنچه در تمام معانی فوق مشترک است، عدم صراحت و پوشیدگی

^۱. رمز کلمه ایست عربی که در فارسی به کار می‌رود و به معنای اشارت با لب یا چشم یا دست و پا و زبان می‌باشد.

است".^۱ کلمه رمز در قرآن یک بار آمده است. آنجا که می‌فرماید: قال "رب اجعل لی آیه قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثه ایام الا رمزاً"^۲

رشیدالدین میبیدی در ترجمه و تفسیر قرآن کریم کوشیده است معادل‌های فارسی برای کلمه‌های عربی پیدا کند. در معنای رمز کلمه نمون و اشارت را با هم آورده است. آنجا که "ذکر یا گفت: خداوندا نشانه‌ای بخش مرا، جواب داد: نشانی تو آن است که سخن نگویی با مردمان سه روز مگر به نمونی و اشارتی"^۳

بنابراین مثل و مثال و همسانی و نمونی را نیز می‌توان از جمله معانی رمز شمرد. عرفا که برای هر چیز قائل به ظاهر و باطنی بودند قرآن کریم را نیز دارای ظاهر و باطن می‌دانستند. ظاهر قرآن؛ دریافت کلمات و عبارات قرآن بگونه عامه پسند می‌باشد. اما باطن، معانی مکتوب و پنهانی است که امامان دین و اولیای الهی از طریق تأویل ظاهر آیات قرآنی در می‌یابند. هانری کربن فیلسوف و مستشرق فرانسوی براساس همین تقسیم بندی می‌گوید: شریعت ظاهر حقیقت است و حقیقت باطن شریعت، و ظاهر عنوان باطن است و شریعت مثال است و حقیقت ممتول، که در شرح این عبارت مثال را به symbole و ممتول را به symbolise بر گردانده است.^۴

در آثار عرفانی نیز گاهی رمز به عنوان یک اصطلاح تعریف شده است. که روزبهان بقلی شیرازی می‌فرماید: رمز عبارت از معنی باطنی است که مخزون است تحت کلام ظاهری که غیر از اهل آن بدان دست نیابند.^۵ رمز در این تعریف چنانکه دیده می‌شود به معنی مرموز یعنی به معنی پوشیده در زیر کلام ظاهر دلالت دارد. در زبان انگلیسی رمز معادل symbolized معنای باطن یا ممتول بکاررفته است. اما ظاهر یا مثال معادل (symbole) است که باطن را در پوشیده است.^۶ پس به طور کلی می‌توان گفت که رمز عبارت است از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی است که بر معنی و مفهومی و رای آنچه ظاهر آن می‌نماید دلالت دارد. به عبارت دیگر: رمز امری است از جهان محسوس و شناخته شده که به امری از جهان غیب و معنا (غیرمستقیم) اشاره کند. این اشارت نه تابع نظم و قانون مشخصی است و نه

^۱ فرهنگ‌های لغت نامه دهخدا. معین در ذیل کلمه رمز

^۲ آل عمران آیه ۴۱

^۳ ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف السرار و عده الأبرار معروف به تفسیرخواجه عبدالله انصاری به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۹. ج ۲. ص ۹۷

^۴ Henry corbin. Avicenna and the visionary recital. Translated by v. Trask new york 1960. p. 30

^۵ روزبهان بقلی. شرح شطحیات. تصحیح هانری کربن. تهران انستیتو ایران و فرانسه. ص ۱۶۱.

^۶ Henry corbin. Avicenna and the visionary recital. Translated by v. Trask new york 1960. p. 30

تنها اشارت. بلکه اشارت‌های دیگری می‌تواند در پی آن آید. نتیجتاً رمز نشانه‌ای پیدا از واقعیتی ناپیداست. تمثیل ادبی فی حقیقه العشق سهروردی مملو از کلمات رمز گونه یا نشانه‌های پیدا از حقیقت ناپیداست که هستی رامعنای کند.

تمثیل، تمثیل‌های عرفانی

گفتیم تمثیل عبارت است از ارائه دادن یک موضوع تحت صورت ظاهر موضوع دیگر، به بیان بهتر یک عقیده یا یک موضوع نه از طریق بیان مستقیم بلکه در لباس و شکل یک حکایت ساختگی که با موضوع و فکر اصلی از طریق قیاس قابل مقایسه و تطبیق باشد. در علم بلاغت، تمثیل، تصویر یا مجازی تلقی می‌شود که گوینده به وسیله آن چیزی می‌گوید اما مقصودش چیز دیگری است. گاهی علمای علم بلاغت حتی طنز را نیز با این تعریف (از نمونه‌های تمثیل) به حساب می‌آوردند. در ادب فارسی گفته‌های مختصر و مفید، قصه‌های شعر گونه که به تاریخی تعلق دارد همچنین جملات نصیحت آمیز که محصول ذهن مردم و مبتنی بر تجربه‌های زندگی آنان است و داستان‌های خیالی یا بیان توصیفی که به عبارت دقیق‌تر حکایتی کوتاه است به قصد انتقال یک درس اخلاقی یا سودمند همگی از اجزا تمثیل به حساب می‌آید. اما در معنای کاملتر تمثیل به مانند استعاره مفاهیم عرفانی و روحانی و عقلانی و فلسفی را به زبان محسوس و ملموس بیان می‌کند. بدین معنا تمثیل به طور کلی حکایت یا داستان کوتاه یا بلند است که فکر یا پیامی عرفانی، اخلاقی، دینی، فلسفی و غیره را بیان می‌کند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه منطقی حکایت یا داستان در این کلام پیدا و آشکار باشد و یا به صراحت ذکر شود آن را "تمثیل" می‌گوییم. و اگر این فکر و پیام در حکایت یا داستان به کلی پنهان باشد و کشف آن احتیاج به فعالیت اندیشه و تخیل و تفسیر قصه و داستان داشته باشد آن را "تمثیل رمز گونه" می‌نامیم. اینجاست که پیوند رمز و تمثیل دیده می‌شود. به عنوان نمونه تمثیل غار افلاطون که در رساله جمهوری آمده است در واقع برای توضیح اندیشه مربوط به عالم مُثُل است. که سرشتی کاملاً فلسفی عرفانی دارد. افلاطون این تمثیل حکایت گونه را با اجزای فکرش مقایسه می‌کند تا آن فکر را به یک دگرترین فلسفی تبدیل کند. به هر حال افلاطون در این تمثیل که مفهوم آن سیر نفس انسانی از تاریکی جهل به روشنایی علم و وصول آن به عالم معقولات و خیر مطلق است مردم دنیا را زنجیر به دست و پابستگی تشبیه می‌کند که در غار وجود خود مقیم و زندانی‌اند و روی به دیوار غار دارند. پشت سر آنها بیرون از غار آتشی بر فراز یک بلندی روشن است میان آتش و غار جاده‌ای مرتفع است که باربرانی با انواع آلات و کالاهای گوناگون حرکت می‌کنند و نور آتش

سایه‌های آنان را بر دیوار غار منعکس می‌کند و غارنشینان که سایه‌ها را نظاره‌گرند، می‌پندارند که اشیاء حقیقی را می‌بینند. حال اگر یکی از غار نشینان از قید بند و زنجیر آزاد شود و سر برگرداند و در روشنایی بیرون از غار با اشیاء واقعی روبرو شود، تمام تصورات قبلی خود را و هم و گمان دیده و دور می‌ریزد. اینجاست که ادراک خود را مطابق واقع دیده و به اصطلاح علم و معرفت پیدا می‌کند. و اگر او را از پله‌های تعبیه شده در غار (پله‌های عروج) بالا ببرند و او را به روشنایی آفتاب برسانند، ابتدائاً نورچشم او را خیره و آزرده می‌سازد، چراکه چشم به تاریکی و ظلمت عادت داشت. آرام آرام چشم او به حقایق و زیباییهای عالم گشوده می‌شود. حال اگر سالک فکرت بخواهد چشمش به حقیقت گشوده شود، باید وی به تدریج با عالم معنا (مثل) آشنا شود و علم حقیقی پیدا کند. افلاطون تشبیهات بسیاری در تمثیل غار بکار برده است. از جمله غار و زنجیر که حکایت از دنیا و وابستگی‌هایش می‌کند. یا تشبیه عالم مثل به عالم روشنایی. تشبیه خود تمثیلی است شیء به شیء یعنی امری محسوس به امری محسوس دیگر تشبیه می‌شود. البته ممکن است که وجه شبه با ادراک حسی دریافت نگردد چرا که در آن امر ظاهر و آشکار نیست و بر روی هم نیاز به تأویل و تفسیر دارد. بعنوان نمونه افلاطون ظهور حقیقت را به خورشید روشنی تشبیه می‌کند که در روشنایی و ظهور، پرده و حجابی در برابر آن نباشد. و هرگونه شبهه و تردید رخت برکنده باشد. این جاست که حقیقت به مانند آفتاب آشکار است. و مانعی بر سر راه حقیقت و علم به آن وجود ندارد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گردلیلت باید ازوی روی متاب

(مثنوی معنوی، ۱۳۵۰)

با کشف حقیقت شک و تردید به طور کلی از میان برداشته می‌شود. مولوی هم در داستان فیل و خانه تاریکی، حقیقت را به مانند فیلی تشبیه کرده است در اتاق تاریک؛ اتاق تاریک ظلمت کده دنیا یا من ذهنی است که موجب جهل و بی خبری آدمی است. چراکه دید ما در این اتاق تاریک محدود است و حقیقت این فیل از دید ما پنهان است. هر یک حکایت و روایت کوچک از آن بیان می‌کنیم.

عرضه را آورده بودندش هنود

پیل اندرخانه تاریک بود

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

درکف هرکس اگر شمعی بدی

کف بهل وز دیده دریانگر

چشم دریا دیگرست و کف دگر

همان

در مثنوی بلبل نامه (منسوب به عطار) چنین تشبیه و تمثیلی دیده می‌شود:

جهان شهر است و جانت پادشاه است	حواس ظاهر و باطن سپاه است
فلک چون بست شهر آینه جهان را	به تخت تن نشاند شاه جان را
زنادانی تصور می‌کند جان	که دائم شاد باشد جان نادان
چو دور مدت عمرش سرآمد	نهال دولتش از تن برآمد
عزیزانش کنند از خویشتن دور	ز تخت تن رود در کشتی گور
ز دریای وجودش بگذرانند	به صحرای عدم کشتی برانند
تو آن شاهی و عقلت آن وزیر است	که در نظم ممالک بی نظیر است
تورا هر دم همی گوید که ای شاه	مشو مغرور این دیوان و درگاه
اگر خواهی و گر هرگز نخواهی	که معزولت کنند از پادشاهی

عطار، بلبل نامه (بی تا)

هدف از بیان اینگونه تمثیل‌ها بیان تعالی روح و کمال انسانی است. به عبارت دیگر انسان باید خود محور قصه شود. زندگی آدمی قصه تمثیلی است که در آن باید طلوع خورشید حقیقت را ببیند. والا کمال و جمالی نخواهد دید. اینگونه قصه‌ها؛ قصه آدم شدن و رسیدن به فرهنگ آدمیت است. مرغ جان آدمی باید بتواند از قفس تن به درآید و سبکبالانه پرواز کند؛ تا به ملکوت جان یعنی جانان برسد. در این نوع تمثیل‌ها مفاهیم ادبی و عرفانی وجود دارد که شخصیت پیدا کرده‌اند. مانند مفاهیمی چون عقل، عشق، حسن و حزن و ... تمثیل فی حقیقه العشق یا مونس العشاق سهروردی یکی از آنهاست.

*فی حقیقه العشق (مونس العشاق) سهروردی

تمثیل بی نظیر سهروردی با تأویل داستان سوره یوسف آغاز می‌شود. در واقع این داستان را سهروردی به اصل صورت ازلی و مثالی خود برگردانده است. و این داستان را که در زمین اتفاق افتاده است به آغاز خلقت در دو چشم انداز عرفانی و فلسفی پیوند زده است و چنان تصویر زیبا و دل انگیز و دلکش و شگفت انگیزی به وجود آورده است که در سرتاسر ادب فارسی کم نظیر است. سهروردی در فی حقیقه العشق از سه مفهوم وجودی حسن، عشق و حزن بهره می‌برد. و به آنها شخصیت انسانی می‌دهد. وبا دقت و تأمل در متن داستان حضرت یوسف (ع) صورت این داستان را از طریق تأویل به صورت ازلی و اصلی آن بر می‌گرداند و بدین ترتیب صورت معنوی حادثه‌ای محسوس و این جهانی را در پرتو بصیرت و چشم باطن در عالمی برتر کشف و مشاهده می‌کند. سهروردی با آوردن آیه "نحن

نقص علیک احسن القصص^۱ در ابتدای رساله نوید می‌دهد که بهترین داستان را بیان می‌کند. و آنگاه با آوردن این ابیات:

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتمی که شنودی
ور باد نبودی که سر زلف ربودی
رخساره معشوق به عاشق که نمودی؟

می‌فهماند که احسن القصص داستان عشق است. شیخ روزبهان شیرازی نیز در عبرالعاشقین احسن القصص را داستان عشق عاشق و معشوق می‌داند که چیزی جز عشق حق نیست.^۲ صاحب کتاب بیان السعاده در تفسیر سوره یوسف می‌نویسد: "این آیه با نحن آغاز می‌شود یعنی غیر ما وحی نمی‌کند. و بر قلب تو املاء نمی‌کند. هنوز اینجا مقام توحید است و نه وحدت، تو و ما واسطه ایست میان ما و تو که آن عشق است. این قصه همانند داستان حضرت یوسف عجیب‌ترین قصه‌ها است. زیرا که در میان دو ضد جمع بود. هم فصل بود وهم وصلت، هم محنت و اندوه و هجر است، و هم شادی و بهجت. هم راحت است و هم آفت و هم وفا است و هم جفا، هم مالکی است وهم مملوکی"^۳ سهروردی با نظر بر این نکته که داستان سوره یوسف برگزیده قرآن است در ادامه حسن و حزن و عشق را قرین یوسف و زلیخا و یعقوب قرار می‌دهد. این گونه آنچه در عالم بالا جا دارد به گونه تمثیل وار به زمین می‌آورد تا به ذهن آدمی نزدیک شده و در عین حال هر جایی را در خور آنها نمی‌داند و با وسواس و دقت نظر سه شخصیت اصلی داستانش را از میان برگزیدگان انتخاب می‌کند که در میانه آسمان و زمینند. چنانکه در توصیف سوره یوسف می‌گوید: "در عالم خاکی یکی را پدید آوردند بس بوالعجب هم آسمانیست هم زمینی، هم جسمانیست و هم روحانی"^۴ نکته دیگر که این هر سه برادرند و از یک چشمه سار جرعه می‌نوشند، یعنی همه از حقند و ملکوتی و چنان که سهروردی بیان می‌کند منشاهمه آنها عقل است.

عقل

سهروردی در فصل اول رساله می‌آورد: "بدان که آن چیزی که حق تعالی بیافرید گوهری بود تابناک،

۱. سوره یوسف آیه ۳

۲. عبرالعاشقین. ص ۲۸

۳. بیان السعاده. حضرت سلطان علیشاه گنابادی. جلد ۷. ص ۴۲۱

۴. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ص ۲۸۱

او را عقل نام کرد که اول ما خلق الله العقل".^۱ با توجه به حدیث نبوی اول ما خلقنا نوری، گفته‌اند که این عقل اول همان نور مصطفوی و حقیقت محمدی است. "صادر اول است چون هر چه ایجاد شده و ایجاد می‌شود از اوست". قلم اعلی است چون هرچه پدید می‌آید با این قلم نوشته می‌شود. لوح محفوظ است چون هر چه ایجاد می‌شود بر این لوح نوشته می‌شود. این عقل، حقیقت انسانی است، روح اعظم است و خلیفه خداست. این مرتبه عقل است که اول ما خلق الله است. سهروردی در ادامه می‌آورد این گوهر را سه صفت بخشید از آن صفت که به شناخت حق تعالی تعلق داشت حسن پدید آمد و از آن صفت که به شناخت خود تعلق داشت، عشق پدید آمد و از آن صفت که نبود پس به بود تعلق داشت حزن پدید آمد.^۲ پس حسن یا نیکویی در عالم، حاصل نگرش عقل کل به مبداش است و عشق حاصل نگاه به خود و چون عقل به این حیثیت نگریست که نبود پس به بود، نیست بود و بود شد، حزن پدید آمد. پس حسن و عشق و حزن هر سه از یک مبداملکوتی که همان عقل است نشأت گرفته است.

اکنون به تحلیل و تفصیل سه رکن اصلی داستان یعنی حسن یوسف، عشق زلیخا و حزن یعقوب می‌پردازیم.

الف) حسن

حسن در فلسفه سهروردی هم معنای زیبایی می‌دهد و هم خیر، ملکوتی است و مربوط به عالم بالاست. و در ازل در میان قدسیان، پنهان و دور از چشم نظاره گر بوده است. حسن زیباییست که تجلی حقیقت است. بقول جامی:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود به کنج نیستی عالم نهران بود
پری روی تاب مستوری ندارد چو در بندی سر از روزن برآرد^۳

آنگاه در خود نگریست خود را عظیم خوب دید بشاشتی در وی پیدا شد، تبسمی کرد، چندین هزار ملک مقرب از آن تبسم پدید آمدند. پس به حکم پری روی تاب مستوری ندارد قصد تجلی و ظهور از مقام کنز مخفی کرد آنگاه آدم را آفریدند. ممکن نیست بتوان صاحب حسن را بدون تصویر جمالش که در آینه انسان جلوه گر می‌شود دوست داشت. حسن یا زیبایی مقام ظهور و تجلی حقیقت است.

^۱ مجموعه مصنفات سهروردی ص ۲۶۸

^۲ همان. ص ۲۶۹

^۳ هفت اورنگ جامی. بخش ۱۱

یعنی وقتی حقیقت تجلی می‌کند زیبایی و جمال که همان حسن است تحقق می‌یابد. از این جهت همه موجودات عالم زیبا هستند. بقول ابن عربی در فصوص " وجود نور است چرا که اگر او نبود عیان عالم در کتم عدم بودند." ^۱ پس وقتی حق تجلی می‌کند حسن در عالم پیدا می‌شود. حسن در عالم که پیدا شد عین این است که موجودات پیدا شده‌اند و بالعکس، وقتی موجودات پیدا شدند یعنی حسن پیدا شد. لذا همه موجودات زیبا هستند. همانطور که پیامبر فرمود " ان الله كتب الاحسان علی کلشی خداوند احسان را بر هر موجودی فرض و واجب کرده است. کلمه احسان از کلمه‌های بسیار پر معنا در قرآن و معارف اسلامی است چرا که حسن هم به معنای زیبایی و هم به معنای نیکی اخلاقی است. یعنی هم خیر است هم زیبا، و این زیبایی خود در حقیقت تجلی جمال حق است. پس سخن گفتن درباره زیبایی و حسن موجودات در حقیقت سخن گفتن از حسن حق است." ^۲

برای اینکه حسن در زمین سر بر کند و در میان موجودات عشق پدید آید، پس موجودی باید با دو حیثیت: اول تن و چشم. یعنی بعد جسمانی و خاکی و چشمی برای دیدن جمال داشته باشد، دوم روحی از عالم بالا که با حسن آشنا است. فرشته که معنای حسن را می‌فهمد اما تاب دیدن آن را در زمین ندارد. بقول حافظ:

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان
بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

پس آدمی را بایسته و شایسته است که در خور امانت الهی باشد. سهروردی در ادامه می‌آورد: "اهل ملکوت را آرزوی دیدار خواست. این حال بر حسن عرضه کردند، حسن که پادشاه بود گفت که اول من تک سواره پیش روم که اگر مرا خوش آید روزی چند آنجا مقام کنم شما نیز بر پی من بیایید. پس سلطان حسن بر مرکب کبریا سوار شد و روی به شهرستان وجود آدم نهاد. جایی خوش و نزهتگاهی دلکش یافت. فرود آمد. همگی آدم را بگرفت چنان که هیچ چیزی در آدمی باقی نگذاشت." ^۳ این شرح آمدن حسن به مملکت وجود آدم است. چنانکه شیخ روزبهان می‌گوید: "اگر حسن از شاهراه عدم، قدم به جهان محدثان گذاشت چون که ملائکه مقرب را فرموده بودند (انی جاعل فی الارض خلیفه) که خلعت خلافت پوشید و شربت (علم آدم الاسماء کلها) در خزانه اسرار نوشیده، افسر شاهی از نور کبریایی بر سر نهاده و کمر عبودیت در مقام حریت بر میان بسته، به لباس و صفات و انوار ذات

^۱ فصوص الحکم، ص ۲۳۱

^۲ دکتر شهرام پازوکی، حکمت، هنر و زیبایی در اسلام، ص ۳۱

^۳ مجموعه مصنفات شیخ شهاب الدین سهروردی، فی حقیقه العشق، ص ۲۷۰

مزین شده؛ جمال خود را به جمال حق صبغه الله در جامه جان زده " ^۱ اینک زمان آن رسیده است تا حسن جایگاه یگانه خود را بیابد و داستان شگرف عشق را به زیبایی هر چه تمام تر بیافریند. زیرا خاصیت حسن این است که همه را مفتون خود کند و به دنبال بکشد. سهروردی پس از بیان داستان تجلی حسن در پیکره آدمی می‌فرماید: " چون نوبت یوسف در آمد حسن را خیر دادند. چرا که حسن مدتی بود که از شهرستان وجود آدم رخت بر بسته بود و روی به عالم خود آورده و منتظر مانده تا کجا نشان جایی یابد که مستقر شود. حسن حالی روانه یوسف شد " ^۲ حافظ می‌فرماید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

پس چون نیک اندیشه کنی همه طالب حسن هستند یعنی همه طالب یوسف‌اند و می‌کوشند که خود را به حسن یابه یوسف برسانند. و به حسن که مطلوب همه است دشوار می‌توان رسید. به یوسف هم دشوار بتوان رسید. زیرا که وصول به حسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق، بدین معنا که عشق به یوسف باید داشت.

عشق

عشق در فلسفه سهروردی در لامکان خود می‌باشد از عزیمت حسن به مملکت آدم باخبر می‌شود و به دنبال او روان می‌گردد. عشق در پی حسنی می‌آید که عزم یوسف کرده است. عشق همواره سرگشته و دنباله رو حسن است و در هر کنجی و به هر نشانی او را می‌جوید. "عشق از صفت‌های والای حق است که به وسیله آن، آسمان‌ها و زمین استوار گشته است و این عشق است که با حسن ارکان هر چیزی را پر کرده است و اگر عشق نبود زمین و آسمان، ملک و ملکوتی نبود و آن مساوی وجود است. " ^۳ بقول مولوی:

عشق جوشد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ

دیلمی جلوه حق در لباس حسن را انگیزه عشق می‌داند و می‌گوید: " دلیل اینکه حسن، انگیزه محبت و عشق است و سر حق در حسن به محبت آشکار می‌گردد آن است که نبی (ص) پروردگار خود را به

^۱ عبهرالعاشقین. ص ۳۵

^۲ مجموعه مصنفات شیخ الاشراف فی حقیقه العشق ص ۲۷۱

^۳ سلطان عیشاه گنآبادی. بیان السعاده. ج ۷ ص ۴۶۳

زیباترین صورت دید. سپس او را گفت از من بخواه و نبی علیه السلام محبت او را برگزید و نتوانست از خدا جز عشق و محبت چیزی بخواهد.^۱

سهروردی می‌گوید: سرانجام عشق؛ حسن را در جمال یوسف می‌یابد و به تضرع و زاری می‌پردازد. اما حسن در استغنا و بی‌نیازی است. عشق نومیدانه دست حزن را می‌گیرد و روی به بیابان حیرت می‌نهد و سپس قصد مصر می‌کند. آنجا گرد شهر می‌گردد تا زلیخا را لایق خود می‌یابد. زلیخا پس از داستان نام و نشان عشق، به عشق می‌پردازد و او را عزیزتر از جان خود می‌دارد. تا آنگاه که یوسف به مصر می‌آید. "اهل مصر به هم برآمدند و خبر به زلیخا رسید، زلیخا این ماجرا با عشق بگفت، عشق گریبان زلیخا بگرفت و به تماشای یوسف رفتند. از دایره صبر به در افتاد و دست ملامت دراز کرد و چادر عافیت بر خود بدرید و به یکبارگی سودایی شد. اهل مصر در پوستینش افتادند و زلیخا هر چه ملامت و سرزنش می‌شنید شعله عشقش فروزان‌تر می‌شد."^۲

نسازد عشق را کنج سلامت
خوشا رسوایی کوی ملامت

حزن

حزن برادر کوچک حسن و عشق است که ملازم خدمت عشق و همواره تابع و همراه اوست. کار حزن یکی اظهار تضرع و زاری است. چنانکه شیخ فرمود: "عشق حزن را بفرمود تاحلقه تواضع بجناند."^۳ و دیگر صیقل دادن و صافی نمودن سالک است. یعنی حزن درمان یکی از عیوب نفس است وقتی نفس شادی می‌کند و این شادی موجب غفلت می‌شود درمانش روی آوردن به حزن است. تا بار دیگر توجه را جلب معشوق کند. همانگونه که پیامبر فرمود: "ان الله یحب کل قلب حزین خداوند دوست دارد هر قلب اندوهناک و محزون را"^۴ هر قلبی که در آن حزن نباشد ویران می‌شود. همانگونه که وقتی کسی در خانه‌ای سکونت نکند آن خانه به ویرانه مبدل می‌شود. سهروردی حزن را به کنعان می‌رساند و در صومعه یعقوب می‌نشانند و می‌فرماید: راه حزن نزدیک بود به یک منزل، به کنعان رسید از در شهر بدر شد و طلب پیری می‌کرد تا روزی چند در صحبت او به سر برد. خبر یعقوب کنعانی شنید ناگاه از در صومعه او در شد چشم یعقوب بر او افتاد. مسافری دید آشنا روی و

^۱ عطف الالف المألوف دیلمی ص ۹

^۲ مجموعه مصنفات شیخ اشراق فی حقیقه العشق. ص ۲۸۳

^۳ همان. ص ۲۷۱

^۴ حقایق تفسیر ج ۱ ص ۴۴۳

اثر مهر در او پیدا. یعقوب به سرعت حزن را شناخت چرا که با حزن همدرد بود. هر دو گمشده‌ای دارند (یکی حسن و دیگری یوسف) و در هجر او می‌گدازند. اما چاره‌ای جز صبر ندارند و به این همراهی دلخوشند. تافراق یعقوب سرآید چشمش به حسن و جمال یوسف روشن گردد.

نتیجه گیری

تمثیلات ادبی و عرفانی مثل استعاره مفاهیم روحانی یا عقلانی و حکمی را به زبان محسوس و ملموس بیان می‌کنند. منتهی با یک رمزی که عبارت است از معنی باطنی که مخزون است تحت کلام ظاهری که غیر از اهل آن بدان دست نمی‌یابند. رساله فی حقیقه العشق سهروردی از این دسته تمثیلات حکمی و عرفانی است. سهروردی بر اساس قبول عوالم مختلف که هر یک مظهر دیگریست و دقت و تأمل بر متن داستان حضرت یوسف صورت این داستان را از طریق تأویل به صورت اصلی و ازلی آن بر می‌گرداند. و به این ترتیب صورت معنوی حادثه‌ای محسوس و این جهانی را در پرتو بصیرت و چشم باطن در عالمی برتر کشف و مشاهده می‌کند. یا بالعکس صورت محسوس داستان یوسف را رمز و نمودگار واقعی در عالم برین و ماورای تاریخی می‌شمارد و بدین ترتیب با کشف حضور روحانی در یک امر حادث داستان را به سطح داستان رمزی ارتقاء می‌بخشد. فی حقیقه العشق سهروردی قصه پر غصه عشقی است که برای تجلی نیاز به حسن دارد. عشق حقیقی است ازلی از محله روح آباد که به ظلمت کده دنیا هبوط کرده و با زیبایی تجلی می‌کند. تجلی این عشق در قلب زلیخا و در صورت زیبای یوسف است. سالک عاشقی که به اندوه فراق مبتلاست یعقوب وار برای وصال به حقیقت عشق به سراغ آدم زمان می‌رود. آدم زمان صاحب حسن و زیباییست و زیبایی او شکوه حقیقت عشق است. سهروردی برای بیان عقیده خود درباره حقیقت عشق زبان داستان و تمثیل را به گونه‌ای برمی‌گزیند تا به دور از کوه بینی‌ها و تنگ نظری‌ها و عصبیت‌های روزگار این مطلب را بیان کند که حق سرچشمه سه صفت روحانی حسن و عشق و حزن می‌باشد. و هر یک بنابر استعداد آدمیان در یوسف و زلیخا و یعقوبی منزل می‌گزینند. و سرانجام بار دیگر در عالم خاکی در یک جا جمع می‌شوند. و بعد که به مقرر عز و جلال شاهی خود بازگشتند یکی شوند. آنگاه یوسف را که مظهر مطلق حسن الهی و منشأ برکات ربانیت سجده کنند. و آدم زمان رادریابند و بندگی کنند. برای سهروردی یوسف خضر وقت و محل تجلی زیبایی و عشق است. و زلیخا و سالکان راه او هر یک حالتی دارند و نیازی و برهانی، آنگاه که حزن و یعقوب و فرزندانش روی در خاک در آوردند یوسف گوید: که همه کس طالب حسند و به این حسن و زیبایی دشوار می‌توان رسید و این وصول ممکن

نشود الا به واسطه عشق. پس باید خود را مستعد عشق کرد و عشق را شناخت و منازل و مراتب عاشقان را دانست. عشق و محبت با معرفت ارتباط دارد یعنی هر چه عشق شدیدتر باشد و محبت به غایت خود برسد، معرفت عاشق بیشتر می‌گردد و هر چه معرفت بیشتر گردد انس و علاقه عاشق شدیدتر می‌گردد. رساله فی حقیقه العشق مجموعه چند تمثیل است که هر یک از آنها نکته‌ای از عقاید حکمی و عرفانی را از طریق رمزواستعاره و تشبیه بیان می‌کند. شخصیت تمثیل‌ها انسان‌هایی بودند که از عالم حقیقت دور افتاده بودند اما نسبت خود با حقیقت را هرگز فراموش نکردند. مهم‌ترین نکته این تمثیل که شایسته است به آن توجه کنیم: اینکه آدمی مثل یوسف قصه شود. قصه شدن زندگی او (به حکمت و عرفان)؛ راه کشف باطن و تعالی روح و وصول به حقیقت را برای اومی گشاید.

منابع و مأخذ

۱. افلاطون، رساله جمهوری، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۲. ابن عربی، (۱۳۶۷)، کتاب التجلیات (از مجموعه رسائل)، حیدرآباد دکن (بی‌نا)
۳. پورجوادی نصرالله، (۱۳۸۰) اشراق و عرفان، مونس العشاق و تأثیر آن در ادب فارسی، م، تهران: رکز نشر دانشگاهی
۴. پورنامداریان تقی، (بی‌تا)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. حافظ، (بی‌تا)، دیوان اشعار به اهتمام محمد قزوینی، تهران: زوار.
۶. روزبهان بقلی شیرازی، (۱۹۶۶) مجموعه رسائل عبهرالعاشقین، مشرب الارواح، شرح شطحیات به تصحیح هانری کرین، انستیتو ایران و فرانسه، تهران (بی‌نا)
۷. ریخته گران محمدرضا، مقاله حسن، حزن و عشق در مجموعه کتاب عرفان اسلام و ایران. تهران: انتشارات حقیقت
۸. سلطان علیشاه گنابادی، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، تهران: آشنا بی تا
۹. سهروردی شیخ الاشراق، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کرین، جلد (۱ و ۲ و ۳) فی حقیقه العشق، تصحیح سید حسن نصر تهران: انجمن فلسفه
۱۰. عربشاهی یزدی، (۱۳۸۲) رساله منظوم مونس العشاق به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی
۱۱. مولوی جلال الدین، (۱۳۵۵) دیوان شمس یا کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر
۱۲. _____ مثنوی معنوی، (بی‌تا) تصحیح نیکلسون، تهران: نشر علمی
۱۳. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۳۹) کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله

انصاری، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: بی نا

14. Arthur symons, The symbolist movement in literature New York 1958
15. Henry corbin. Avicenna and visionary recital. Translated by w. Trask new york 1960
16. Webster's Third Now international Dictionar



Journal of Research Allegory in Persian Language and Literature

Islamic Azad University- Bushehr Branch

No. 45 / Autumn 2020

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



The Nature of literary Proverbs (Examining the Allegorical Treatise on the Reality of Sohrevardis Love)

Ali Mohammad Saberi

Assistant Professor of Literature, Farhangian University

Abstract

This article tries to examine and analyze various allegory in Persian literature and in the paper of In Reality of love sohrevardi.

It is worth mentioning that they are compatible with each other and existential temperament. That is, in analytical and comparative thought, the above philosophical treatise on Persian literature is controversial. There is a kind of linguistic, empathetic and intellectual harmony between literary and Philosophical Literature as well as sohrevardi. This article deals with the category of allegory in the paper of In Reality of love. It also examines the tree themes of love, Goodness or Beauty, and Grief. To Sohrevardi love belongs to goodness and beauty. On the earth, as Goodness comes with Zoleikha, Grief comes with Jacob. It has been said that the speaker expresses his intention in a mysterious and closed way.

Keywords: allegory, mystery, literature, love, sohrevardi.